

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث جلسه قبل

بحث در استدلال به روایت عروه بارقی است، کلام شیخ را بیان کردیم و عرض کردیم یک اشکال که به ذهن ما می‌آید این است که در این مورد عروه علم به رضایت تقدیری رسول خدا داشته، یعنی علم داشته به اینکه بعد از اینکه رسول خدا اطلاع پیدا کنند رضایت می‌دهند، در نتیجه غیر از آن موردی است که قبلاً شیخ فرمود از فضولی بودن خارج می‌شود. خروج معامله از فضولی در صورتی است که در حین معامله رضایت فعلی موجود باشد.

کلام مرحوم محقق اصفهانی^[1]

مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف می‌خواهند بفرمایند رضایت فعلی در حین معامله موجود بوده، می‌فرمایند این دعایی که رسول خدا(ص) فرمود «بارک الله فی صفقة یمینک»، در این دعا دو احتمال وجود دارد.

احتمال اول اینکه بگوییم این دعا کاشف از این است که معامله قبلاً به نحو تامّ و تمام واقع شده و رسول خدا دارند برای آن دعا می‌کنند. اگر این را بگوییم به این معناست که در حین معامله رضایت فعلی رسول خدا موجود بوده.

اما احتمال دوم این است که بگوییم این بارک الله خودش به منزلة الإجازة و الرضاية است، یعنی بگوییم همین که پیامبر می‌فرماید بارک الله، امضا می‌کند و رضایت به این معامله می‌دهد، نه اینکه بگوییم این بارک الله کاشف از تمامیت معامله باشد.

بعد خود ایشان می‌فرمایند: بالأخره در این بارک الله دو احتمال وجود دارد و این احتمال، یعنی احتمال اول که بگوییم این کاشف از این است که معامله قبلاً تام بوده، کاشف از این است که در حین معامله رضایت فعلی از رسول خدا بوده این اظهر است، یعنی رسول خدا بعد که قضیه را شنیدند فقط یک دعایی فرمودند، به عبارت دیگر در هیچ جای این روایت ندارد که عروه اول بپرسد شما این را اجازه می‌دهید یا نه؟ این حرفها نبوده، رسول خدا هم نفرمود که من اجازه می‌دهم و بعد دعا کند، رسول خدا بلافاصله دعا کردند، این دعا کشف از این می‌کند که رضایت فعلی در حین معامله بوده و در نتیجه این معامله از فضولیت خارج است.

بعبارة آخری در مقابل آن اشکالی که در جلسه قبل بر شیخ کردیم که اشکال این است که عروه علم به رضایت داشته آن هم رضایت تقدیری، یعنی بر فرض اینکه رسول خدا اطلاع پیدا کند اجازه می‌دهد و بعد به شیخ گفتیم که این مخرج از فضولیت نیست. آنچه مخرج از فضولیت است رضایت فعلی در حین معامله است آن وقت این را هم عرض کنیم که این رضایت فعلی لازم نیست که خود عروه علم به آن داشته باشد، خواه علم داشته باشد یا خیر، اگر در حین معامله رضایت فعلی باشد معامله از

فضولی بودن خارج می‌شود.

بررسی کلام مرحوم محقق اصفهانی

آیا این بیان مرحوم اصفهانی درست است یا نه؟ که اصفهانی تقریباً در تأیید شیخ می‌فرماید چون این بارک الله ظهور در این دارد که فقط دعاست و به عنوان متمم برای معامله نیست، پس معامله قبلاً تمام بوده، یعنی رضایت فعلی در حین معامله بوده. به نظر ما این فرمایش اصفهانی تمام نیست.

برای اینکه وقتی عروه آمد به رسول خدا قضیه را عرض کرد، رسول خدا از او سؤال کردند؛ عروه عرض کرد این دینار شما و این هم شاة شما، رسول خدا سؤال کردند کیف صنعت؟ چطور این کار را کردی؟ یعنی به این معناست که رسول خدا اطلاع نداشتند. قبلاً عرض کردیم علم رسول خدا و ائمه اذا شاءوا أن يعلموا علموا، اینطور نیست که همیشه با علم غیب ارتباط داشته باشند، نه! اینجا به صورت عادی بوده. به صورت عادی رسول خدا سؤال کردند که چکار کردی؟ عرض کرد من این کار را کردم، پس معلوم می‌شود رسول خدا اطلاع نداشته، اگر اطلاع نداشته چطور رضایت فعلی به این معامله‌ی فضولی دوم، یعنی به این فروش، به این بیع حاصل بوده؟ ما نمی‌توانیم این را در اینجا بپذیریم، این بیان اصفهانی را ملاحظه فرمودید اشکالش همین است که تا اینجا گفتیم.

شیخ تا اینجا چهار احتمال در روایت داد؛ یک احتمال را فرمود اظهر این چهار احتمال است و بر اساس آن احتمال فرمود بگویم این معامله‌ی دوم فضولی نیست و خارج از فضولیت است که اشکالش را بیان کردیم.

اشکال دوم: اشکال مرحوم سید بر شیخ انصاری^[2]

اشکال دومی را مرحوم سید بر شیخ دارد که در جلسه‌ی قبل هم بعضی از آقایان این اشکال را داشتند؛ مرحوم شیخ از این روایت عروه دو تا استفاده می‌کند؛ یکی بگوید این معامله‌ی دوم فضولی نیست، دو: بگوید و بفرماید در معاطات مطلق مراضات و وصول کل من العوض إلى الآخر کافی است و اخذ و اعطاء به عنوان انشاء لازم نیست.

شیخ فرمودند: ظاهراً این معامله‌ی دوم معاطاتی بوده، مرحوم سید همین جا می‌فرماید از کجای این روایت مرحوم شیخ استفاده کردند که این معامله به نحو معاطات بوده. سید این اشکال را دارد.

دفاع اصفهانی از شیخ انصاری^[3]

مرحوم اصفهانی در حاشیه می‌فرماید از همین بارک الله فی صفقة یمینک، می‌فرماید ما وقتی کلمه‌ی صفقة الیمین را استعمال و موارد استعمالش را بررسی کنیم، صفقة الیمین، صفقة الید را کجا عرب استعمال می‌کند؟ در جایی که ضرب إحدى الیدین علی الأخری، وقتی عرب می‌خواهد معامله‌ای را تمام کند یک دست را به دست دیگری که بزند می‌گویند معامله تمام شد! به ضرب إحدى الیدین علی الأخری.

به عبارت دیگر مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید این تبریک، بارک الله گفتن رسول خدا نسبت به بیع حاصل من الاخذ و العطاست، یعنی آن بیعی که تو یک گوسفند را دادی و یک دینار را گرفتی، این را رسول خدا به عرف تبریک می‌گویند. اینجا بین آن عروه و مشتری یک بیعی که ناشی از لفظ باشد نیست، نمی‌خواهد رسول خدا بگوید این ایجاب و قبولی که تو گفتی مبارک باشد، نه! همین بیع حاصل از اخذ و عطاست.

بررسی کلام مرحوم اصفهانی

این فرمایش مرحوم اصفهانی نمی‌تواند به نظر ما دفاع از شیخ باشد برای اینکه صفقة الیمین را یک استعمالی است هم در عقد

لفظی می‌آورند، حالا باید از آقایی که با لسان عرب آشنا هستند پرسید؛ صفقة الیمین کنایه از معامله است، معامله چه به لفظ، چه به دست! حتّی در معامله‌ای که به صورت عقدی و لفظی است باز بعد از او یک دستی به دست هم می‌زنند.

یعنی به مرحوم اصفهانی عرض می‌کنیم از کجا شما استفاده کردید که در مورد این معامله‌ی عروه، این صفقة الیمین محقق معامله بوده، شاید عقد لفظی را خواندند. معمولاً این چنین است الآن هم در بین خود ما، شاید در بین همه‌ی عقلا، وقتی معامله‌ی رسمی منعقد می‌شود یا دست به دست هم می‌دهند و یا دست به دست می‌زنند، این یک چیز متعارفی است، از کجا شما استفاده کردید که اینجا زدن دست به دست، خودش موجد معامله و محقق معامله است، لذا حق با مرحوم سید است، اساساً به شیخ این اشکال دوم را هم داریم به تبع مرحوم سید که شما از کجای این روایت استفاده کردید که اینجا مسئله‌ی معاطات در کار است.

اشکال سوم: اشکال محقق اصفهانی^[4]

اشکال سوم را مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف دارد که می‌فرماید ما قبول داریم روایت در مورد معاطات است یعنی بیعی که عروه انجام داده به نحو معاطات است اما این تعمیمی که شیخ از این روایت عروه استفاده کردند، این تعمیم از این روایت استفاده نمی‌شود.

مرحوم شیخ می‌فرمایند ما قبلاً در بحث معاطات گفتیم اعطاء من الجانبین یک فرض در معاطات است، اعطاء من جانب واحد فرض دوم و صورت دوم در معاطات است، فرمودند یک جایی داریم در معاطات، اخذ و اعطاء از هیچ یک از دو طرف معامله نیست، فقط دو طرف معامله رضایت دارند؛ و عوضین هر کدام به دیگری می‌رسد، روی حیوانی این عوض گذاشته شده و این حیوان این عوض را برده به منزل مشتری گذاشته و بالعکس، شیخ آنجا فرمود این هم معاطات است، بعد می‌خواهند برای این تعمیم و عمومیت در معاطات از همین روایت عروه استفاده کنند.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید این دیگر از روایت عروه استفاده نمی‌شود، ما از روایت عروه استفاده می‌کنیم که یکی دستش را به دیگری زده و در نتیجه این تصفیق إحدى الیدین علی الاخری معنایش اخذ و اعطاء است به عنوان ایجاب و قبول، دستش را به عنوان ایجاب زده و او هم دستش را به عنوان قبول زده، خودش محقق برای معامله است. این اخذ و اعطاء در اینجا وجود دارد به عنوان ایجاب القبول، ایجاب البیع و قبول البیع، عبارتی که مرحوم اصفهانی دارد این است:

«فالرواية وإن استفيد منها المعاطاة» تا اینجا از سید جدا می‌شود، سید فرمود روایت دلالت بر معاطات ندارد ما هم حرف سید را قبول کردیم، اصفهانی می‌فرماید نه! از روایت اصل معاطات استفاده می‌شود «إِلَّا أَنْ مَوْرِدَهَا الْمَعَاوَاةُ الْحَقِيقَةُ الْمَتَقَوِّمَةُ بِالْأَخْذِ» موردش معاطات حقیقی متقوم بالاخذ و العطا است، به عنوان ایجاب البیع و قبوله، یعنی این اخذ یا اعطاء، یکیش ایجاب و دیگری قبول. «فإنّ الظاهر من تبریکه صلی الله علیه و آله علی صفقة یمینه إنّما هو التبریک علی المعاملة الصادرة منه»، تبریک برای معامله است «لا علی کونه آله فی ایصال ما رضی بوصوله إلی الغیر، کما هو غیر خفی علی المتدبر»، نه اینکه عروه آلت بوده، چون شیخ آخر الامر فرمود نتیجه می‌گیریم عروه آله فی الایصال بوده، پیامبر رضایت داشتند، مشتری هم رضایت داشته، عروه آلت در ایصال بوده فقط، اصفهانی می‌فرماید این را نمی‌شود استفاده کرد، عروه فقط آلت در ایصال نبوده، عروه خودش در اینجا معامله را محقق کرده، به نحو معاطات، ضرب و اخذ و عطا در اینجا بوده است.

بررسی اشکال مرحوم اصفهانی

این اشکال مرحوم اصفهانی هم از آنچه ما در مطلب قبل گفتیم جوابش روشن است. ما گفتیم اینجا صفقة الیمین دلالت بر معاطات ندارد، بارک الله فی صفقة یمینک دلالتی بر مسئله معاطات ندارد در اینجا. حالا بر فرض اینکه ما قبول کنیم اینجا معاطات هست اینکه مرحوم اصفهانی فرمود این معاطات، این ضربی که در اینجا ضرب إحدى الیدین علی الاخری، یکیش به

عنوان الایجاب است، دیگری به عنوان قبول است، این را باید بپذیریم و چاره‌ای از آن نیست، یعنی ما فقط اشکالی که داریم این است که اصل اینکه دلالت بر معاطات داشته باشد نداریم، اگر بپذیریم این روایت دلالت بر معاطات دارد این اشکال مرحوم اصفهانی وارد است که این تعمیم را از روایت هرگز نمی‌توانیم استفاده کنیم، بخواهیم از روایت استفاده کنیم عروه آلت در ایصال بوده، اما معامله‌ی حقیقی بین رسول خدا و بین آن مشتری بوده چنین چیزی نمی‌شود استفاده کرد، پس این اشکال اصفهانی وارد است.

در عین حال یک اشکالی بر مرحوم اصفهانی وارد است؛ یعنی اگر بپذیریم روایت هم دلالت بر معاطات دارد، معاطات حقیقی در جایی است که خود اعطاء المبیع به عنوان الایجاب باشد. اخذ به عنوان القبول باشد، ضرب إحدی الیدین علی الاخری به عنوان الایجاب و القبول نمی‌تواند باشد، این هم یک اشکالی است بر مرحوم محقق اصفهانی.

اشکال چهارم: اشکال مرحوم ایروانی^[5]

اشکال چهارم در اینجا اشکالی است که در کلمات ایروانی آمده، مرحوم آقای خویی و بعضی دیگر هم آوردند و آن اشکال این است؛ بالأخره در این روایت احتمالات متعدد هست، حالا که احتمالات متعدد است قابلیت برای استدلال ندارد، تعبیری که ایروانی دارد ایشان می‌گوید لاشتباهها و احتمال مأذونها، او هم اضافه می‌کند احتمال مأذونیه العرفه من الاحتمالات، اشکال این است که این احتمالات متعدد در آن هست، چیزی که احتمالات متعدد در آن هست قابلیت برای استدلال ندارد.

این تعبیر را آقای خویی اضافه کردند که بگوییم:^[6] قضیه شخصیّه واقعۀ فی مورد خاص، روایت یک قضیه‌ی شخصی است و در مورد خاص است، بعد می‌فرماید و لم یعلم جهتها، نمی‌دانیم جهتش چیست، فلا یمکن الاستدلال بها علی صحة البیع الفضولی و إن أسرّ علیه جمع من الفقهاء، همین جا یک نکته‌ی اجتهادی خیلی مهم مطرح است؛

نکته ی فقهاتی در رابطه با قضایای شخصی در روایات

روایاتی که به عنوان قضیه‌ی خارجی یا قضایا شخصیّه فی مورد خاص، اینها قابلیت برای استنباط و استدلال ندارد، اگر گفتیم حالا این یک قضیه‌ی شخصی در یک مورد خاصی بوده، نمی‌شود برای فقیه قابل استدلال باشد در هیچ جهتی، روایاتی را در فقه می‌توانیم استدلال کنیم که قضایای شخصیّه فی مورد خاص نباشد.

یک وقتی یک آقایی در همین حوزه‌ی علمیه قم آمد در دارالشفای صحبت کرد و به فقها حمله کرد که فقها چرا در فقه به نهج البلاغه استدلال نمی‌کنند و یکی از ایراداتی که وارد کرد این بود، من همان موقع یک جوابیه‌ای نوشتم در روزنامه افق حوزه هم چاپ شد، نکات مختلفی را ذکر کردم، یکی از نکاتش همین است: بعضی از عباراتی که در نهج البلاغه وجود دارد در مورد خاص است، در قضایای خاصه است، چیزی که در مورد خاص یا در قضایای خاصه است قابلیت استدلال ندارد.

مثلاً در یک جایی می‌بینیم در یک جنگی رسول خدا(ص) دستور به احراق اشجار دادند، حالا یا در جنگ خیبر بوده یا نه، دستور دادند که اشجار را آتش بزنید، حالا فقیه بگوید يجوز إحراق الأشجار فی الحرب، نمی‌شود این را گفت! این یک قضیه خاصه در یک جنگ خاص و در مورد خاص بوده که رسول خدا این کار را انجام دادند. ما اگر بخواهیم برای روایتی به عنوان مستند فقهی قرار بدهیم و استدلال کنیم باید یقین داشته باشیم قضیه‌ی خاصه در میان نیست، اگر احتمالش هم دادیم که این قضیه خاصه است این قابلیت استدلال ندارد.

فرض کنید در مورد بچه بین دو تا زن اختلاف می‌شود؛ این زن می‌گوید من مادرش هستم، دیگری می‌گوید من مادرش هستم حضرت فرمود دو نیم می‌کنیم، این پیدا است که قضیه شخصی است، حالا هیچ قاضی در زمان ما نمی‌تواند بگوید من این کار را می‌خواهم انجام بدهم، بسیاری از قضایای قضاوت امیرالمؤمنین تحت همین عنوان است.

باید امام معصوم(ع) جوابی که می‌دهد در مقام بیان حکم کلی باشد. ما ممکن است بپذیریم چون ائمه معصومین مبین شرع‌اند، ظهور در این دارد که در مقام بیان حکم کلی‌اند، الا اینکه یک قرینه‌ی خاصه باشد که بخواهند یک واقعه‌ی خاصه‌ای را نظر داشته باشند.

در نتیجه آیا اگر در یک جا ما احتمال دادیم که در قضیه‌ی خاصه است، یک قرینه‌ای هم برایش پیدا کردیم البته نه اینکه این را صد در صد معین می‌کند به عنوان قضیه‌ی خاصه، اینجا باز اینطور نیست که بگوییم چون شک کردیم قضیه‌ی خاصه است، اصل اولی این است که به عنوان حکم عام باشد، با این اصل بگوییم این احتمال از بین می‌رود، اگر یک چنین اصلی را هم قبول کنیم به این معناست که غالب موارد در مقام بیان حکم کلی‌اند، نمی‌توانیم به این اصل در مورد شک تمسک کنیم، اگر در یک جا ما احتمالی دادیم و این احتمال یک منشأ روشنی داشته باشد نه مجرد احتمال صرف، یک منشأ هم داشته باشد، این جلوی استدلال به روایت را می‌گیرد، ما باید احراز کنیم که در مقام بیان حکم کلی است.

علی‌ای حال در اینجا روی همین جهت، عروه فقط وظیفه‌اش این بوده که این را بدهد و یک شاة بخرد و بیاورد، رفته این را دو شاة خریده، یک شاة‌اش را دوباره به یک دینار فروخته، این می‌شود احتمال اینکه قضیه‌ی خاصه باشد احتمال روشنی است، این هم احتمال چهارم.

اشکال پنجم

اشکال پنجم که در خیلی از کلمات آمده، ممکن است عروه وکیل تام الاختیار رسول خدا بوده و ظاهرش هم همین است که عروه وکالت تام الاختیاری داشته و در نتیجه اصلاً روایت ربطی به مسئله‌ی فضولی ندارد. دو سه تا نکته‌ی دیگر هم باقی مانده که ان شاء الله فردا عرض می‌کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] حاشیه کتاب مکاسب (للأصفهانی)، ج2، ص: 82: [روایة عروة البارقي]: قوله قدّس سرّه: (لكن لا يخفى أنّ الاستدلال بها يتوقف .. إلخ) : قد عرفت حق القول في المسألة و مورد الرواية - مع قطع النظر عن كون الطرف هو النبي صلى الله عليه و آله - من موارد الرضا الفعلي دون التقديري، إذ لم يتحقق بعد الالتفات إلى بيع إحدى الشاتين بدینار و صيرورة الأخرى كالمجان مطلب يجعله موافقا للغرض، بل التبريك كاشف عن موافقته في حد ذاته للغرض، و إن لم يلتفت إلى الموضوع الموافق للغرض، و الظاهر أنّ التبريك لمجرد الدعاء على ما وقع لا لتتميم المعاملة بإظهار الرضا بإظهار لازم تمامية المعاملة و هو كونه مباركا.

[2] حاشیه کتاب مکاسب (للإزدی)، ج1، ص: 135: قوله: «بملاحظة أنّ الظاهر إلخ»: أقول: لم أفهم وجه هذه الدعوى و لم أدر من أين هذا الظهور، مع أنّك عرفت سابقاً أنّه لا بد في المعاطاة من وقوع الإنشاء بالفعل و لا يكفي مجرد وصول العوضين مع المراضاة من دون إنشاء. فعلي هذا مع أنّ هذا مناف لقول النبي صلى الله عليه و آله و سلم «بارك الله لك في صفقة يمينك» فإنّ ظاهره كون البيع صادرا من عروة لا أن يكون آله في الإيصال ثمّ لو كان الظاهر كونه على وجه المعاطاة يكون دليلا على كون المتداول في ذلك الزمان ذلك فيكون من الأدلة على عدم اعتبار الصيغة في البيع.

[3] حاشیه کتاب مکاسب (للأصفهانی)، ج2، ص: 85: قوله قدّس سرّه: (خصوصا بملاحظة أنّ الظاهر .. إلخ).و عن بعض أجلة المحشين لم أعرف وجه هذه الدعوى، و لم أدر من أين هذا الظهور.

قلت: الظاهر استظهاره قدّس سرّه من قوله صلى الله عليه و آله (بارك الله في صفقة يمينك) لشيوع إطلاق صفقة اليمين و صفقة اليد على البيع و البيعة، لحصولهما في المتعارف بضرب إحدى اليدين على الأخرى، و في الدعاء (أعوذ بك من صفقة خاسرة) أي بيعة خاسرة و قوله (من نكث صفقة الإمام) أي بيعته (و نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن الاستحطاط بعد الصفقة) أي بعد البيع و في الخبر (إذا صفق الرجل على البيع فقد وجب البيع).و قد عرفت أنّ الوجه في إطلاق الصفقة على البيع و البيعة

حصولهما بضرب إحدى اليدين على الأخرى، فظاهر التبريك حينئذ هو تبريك البيع الحاصل من الأخذ و العطاء، لا من اللفظ الذي لا مساس له بصفقة اليمين، إلا أن التعميم الذي هو قدس سره بصددد ليشمل مطلق المراضاة- وإن لم يكن هناك معاطاة- لا يكاد يستفاد من الخبر، فإنّ الظاهر منه و من غيره ما إذا حصل هناك معاقدة و معاهدة بتصفيق إحدى اليدين على الأخرى.

[4] □ حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني)، ج2، ص: 85: فإنّ الظاهر منه و من غيره ما إذا حصل هناك معاقدة و معاهدة بتصفيق إحدى اليدين على الأخرى فالرواية و إن استفيد منها المعاطاة، إلا أنّ موردها المعاطاة الحقيقية المتقومة بالأخذ و العطاء بعنوان إيجاب البيع و قبوله، فإنّ الظاهر من تبريكه صلى الله عليه و آله على صفقة يمينه إنّما هو التبريك على المعاملة الصادرة منه، لا على كونه آلة في إيصال ما رضي بوصوله إلى الغير، كما هو غير خفي على المتدبر.

[5] □ حاشية المكاسب (للإيرواني)، ج1، ص: 118: قوله قدس سره و قد اشتهر الاستدلال عليه بقضية عروة البارقي قضية عروة لاشتباها و احتمال مأذونية عروة من النبي صلى الله عليه و آله في أمر المعاملات و ما يرجع إلى السوق لا تصلح للاستدلال بها فلا وجه لإتعايب النفس فيها.

[6] □ مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج4، ص: 26: و على الجملة ان ما صدر من عروة قضيت شخصية واقعة في مورد خاص و لم يعلم جهتها فلا يمكن الاستدلال بها على صحة البيع الفضولي و ان أصرّ عليه جمع من الفقهاء و لا حملها على الكبرى المتقدمة.